

یادداشت:

دکتر هادی خانیکی (دکترای ارتباطات) به عنوان یکی از یاران بسیار نزدیک و مشاور آقای محمد خاتمی (ریاست جمهوری دوره هشتم، کاندیدای ریاست جمهوری دوره دهم و ریاست مؤسسه ی بین المللی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها) و در عین حال یکی از مدیران کلیدی و صاحب نظر مؤسسه ی یاد شده در یک گفت و گوی اختصاصی با گزارش گر مجله ی فردوسی (محمد صادقی) شرکت و نقطه نظرهای علمی و مستقل خود را درباره نقش مولتی مدیا، رسانه، فن آوری های اطلاعاتی، ارتباطات فرمانطقه ای و جهانی، تعهدات جهانی گفت و گوی فرهنگ ها، برش های تاریخی و جغرافیایی تمدن ها، کالبد شکافی مؤلفه های گوناگون نظری و عملی مسایل درون مرزی در تأثیر پذیری از مؤلفه های برون مرزی، تعهدات جهانی گفت و گوهای تمدن ها و بیان داشته اند که سرشار از نکته های خردورزانه ای است به ویژه در زمینه ی روان شناسی ساختارهای اجتماعی و روان شناسی جامعه در برون رفت از چالش های بحران آفرین تک سویه ای. در عین حال که مطالعه ی دقیق خواننده گان محترم مجله ی فردوسی را به جزئیات این مصاحبه جلب می کنیم از تمام صاحب نظران، کارشناسان و استادانی که علاقه مندند در این بحث شرکت نمایند، بدون توجه به گرایش های فکری اصلاح طلبی، اصول گرایی، لیبرالی، مذهبی یا ملی درخواست می کنیم مطالب خود را به نشانی مجله ی فردوسی ارسال فرمایند. پیش تر، هم از آقای دکتر هادی خانیکی، هم از مدیران مؤسسه بین المللی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها و هم از تمام اندیش مندان که در نظر دارند در این بحث علمی شرکت کنند سپاس گزاری می کنیم.

«مجله ی فردوسی»



گزارش گر = محمد صادقی

گفت و گو با دکتر هادی خانیکی؛ نویسنده کتاب "در جهان گفت و گو"

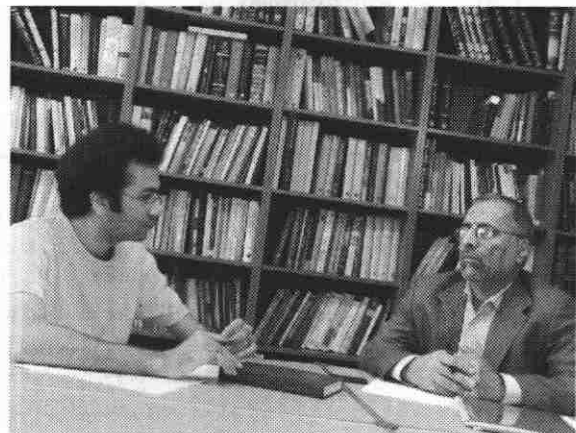
تحولی که در فن آوری اطلاعات و رسانه ها رخ داده و امکان چنین ارتباطات و گفت و گویی را فراهم کرده، پدیده ای است که تحت عنوان انقلاب اطلاعات، پیدایش جامعه ی شبکه ای و یا به وجود آمدن جامعه ی دانایی یا هر تعبیر دیگری از آن در حوزه ارتباطات یاد می شود.

هادی خانیکی در کتاب «در جهان گفت و گو» از یک سو، تقویت مبانی نظری و علمی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها را در نظر دارد و از سوی دیگر، در پژوهش خویش از پرداختن به جستارهای ناکارآمد پرهیز داشته و رویکردی کاربردی به موضوع می کند. هر چند این کتاب شش سال پس از کار تحقیقاتی وی منتشر گردیده اما جالب است که برخی از ایده ها و نظرهایی که وی در زمینه ی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها مطرح کرده است، اجرایی شده و این خود جای اندیشیدن دارد. هم چنین کتاب «در جهان گفت و گو» به موضوع هایی چون گفت و گوی تمدن ها به مثابه ی یک پارادایم، تلقی های جدیدی از گفت و گو و گفت و گوی تمدن ها، گفت و گوی مکتب های فلسفی و اجتماعی، رد غیریت سازی، گفت و گو در عصر ارتباطات و... نیز می پردازد. گزارش پیش رو، گفت و گویی است با پدیدآورنده این کتاب که بر گفت و گو در جهان امروز تکیه و تاکید دارد و آن را برای حل مسایل امروزی و کاستن از درد و رنج انسان ها، موثرتر از هر راه حل دیگری می داند. پرسش = استاد خانیکی، اجازه بفرمایید درباره کتاب "در جهان گفت و گو" و هدفی که در این پژوهش دنبال می کردید، آغاز کنیم. نظر شما چیست؟

پاسخ: "در جهان گفت و گو" پژوهشی است که به عنوان پایان نامه ی دکتری در رشته ی ارتباطات در سال ۱۳۸۱ به پایان رساندم. در آن پژوهش من به دنبال بررسی زمینه های عینی و ذهنی بودم که منجر به اقبال از ایده گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها شد. زمینه های عینی به معنای این که چه تحولی در حوزه فن آوری اطلاعات در پایان قرن بیستم رخ داده است که باعث گشوده گی و امکان بیشتر گفت و گو در سطوح مختلف شده و در ادامه تبدیل ارتباطات یک سویه، به ارتباطات تعاملی و دو سویه را به دنبال داشته است. تحولی که در

فن آوری اطلاعات و رسانه ها رخ داده و امکان چنین ارتباطات و گفت و گویی را فراهم کرده، پدیده ای است که تحت عنوان انقلاب اطلاعات، پیدایش جامعه ی شبکه ای و یا به وجود آمدن جامعه ی دانایی یا هر تعبیر دیگری از آن در حوزه ارتباطات یاد می شود.

تحولات ذهنی یا زمینه های ذهنی به این معنا است که چه گونه رویکردهای فلسفی، جامعه شناسی، زبان شناسی، سیاسی و ارتباطی به سوی گفت و گو رفته است، این موضوع؛ اساس دغدغه یا مساله ای را تشکیل می داد که من بر آن پایه این تحقیق را انجام دادم. طبیعتاً یک کار پژوهشی و آکادمیک از آغاز تا وقتی که به صورت کتاب دربیاید زمان می برد، البته فاصله ای هم در انتشار این پژوهش (کتاب) در حدود شش سال رخ داد ولی در عین حال می تواند کمکی باشد برای پی گرفتن و در عین حال ارزیابی رهیافت های علمی، نظری و عملی که در عرصه ی گفت و گوی فرهنگ ها



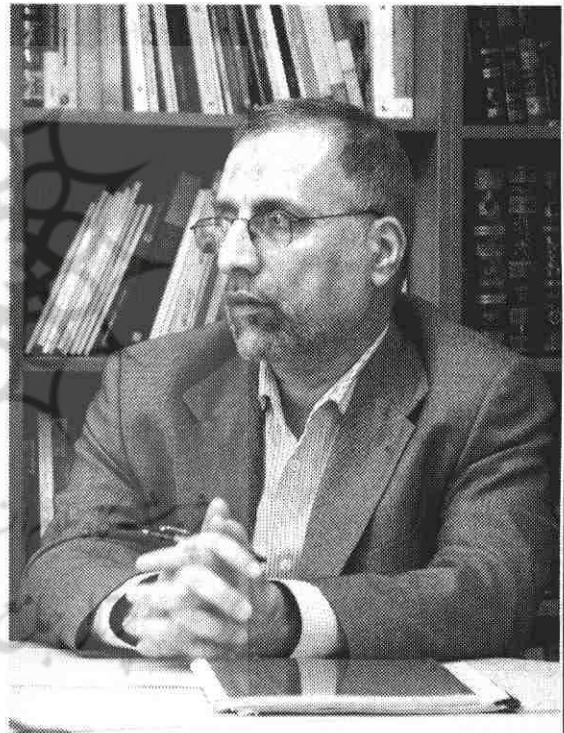
و تمدن‌ها در ایران وجود دارد.

پرسش: موضوع گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، به مسایل امروز بشر می‌پردازد و این نکته خیلی مهم است، اما هنگامی که از این موضوع سخنی به میان آید نگاه‌ها بیشتر به سمت و سوی دوران قدیم هدایت می‌شوند، یعنی موضوع را در گذشته جست‌وجو می‌کنند و با تاکید بر روابط میان تمدن‌ها و تأثیری که آن‌ها بر یکدیگر داشته‌اند، به سراغ موضوع می‌روند، برای نمونه به بررسی روابط ایران و چین، ایران و هند، ایران و یونان و... می‌پردازند. و من اساساً نمی‌فهمم که چنین نگرشی به موضوع به چه کار می‌آید؟ و بیش از هر چیز نشان‌دهنده فرار از مسایل امروز بشر است. بعد هم نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها به ذهن می‌آید، نظریه‌ی ساموئل هانتینگتون نیز بر مطالعات تاریخی، تجربه‌های پیشین بشر و مناسبات جدید جهانی استوار شده است ولی ایده گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در پی برهم زدن

روابط نادرست گذشته است، حالا من متوجه نمی‌شوم که چرا پژوهش‌گران در نگاه به این موضوع از مسایل امروز و دنیای جدید غفلت می‌ورزند، نظر شما چیست؟ پاسخ: ببینید، ایده گفت و گوی تمدن‌ها که از سوی جناب آقای خاتمی در سال ۱۳۷۵ مطرح شد، موضوع مهمی بود که هم از سوی خود ایشان و هم از سوی نظریه پردازان، محققان و اندیش‌مندان در سطح آکادمیک و فرهنگی در ایران و جهان به گونه‌ای مطرح شد که ما از طرح یک ایده به سوی یک راهبرد، و یک نظریه پیش‌رفتیم. نظریه؛ به عنوان مقوله‌ای که محافل علمی و آکادمیک را به سمت خود فراخواند؛ راهبرد؛ به عنوان موضوعی که سیاست‌ورزان و برنامه‌ریزان را در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به سوی ایده گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها سوق داد. همان‌طور که شما آن را در بزرگ‌ترین نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد، یونسکو، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان‌های منطقه‌ای و یا حتی سیاست‌های مطرح در کشورهای مهم مثل هند، ژاپن، فرانسه، آلمان، ترکیه و کشورهای کوچک‌تر جهان سومی هم می‌بینید. به عبارتی در هر جایی که مساله‌ای وجود داشت، توجه به ایده و راهبرد گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را می‌بینیم، کمتر مقوله‌ای است که به این صورت، هم حوزه نظر و هم حوزه عمل را، بتواند به خود مشغول دارد. همین سالی که در آن به

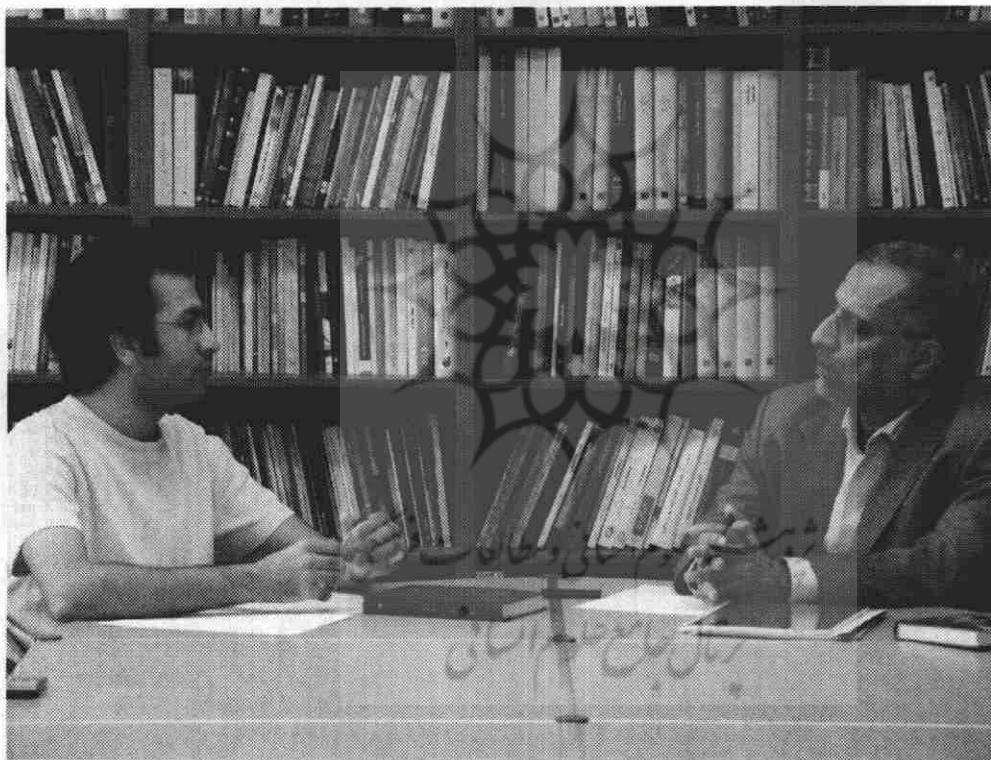
سر می‌بریم در اروپا سال گفت و گوی فرهنگ‌ها نام گذاری شده، چرا؟ چون، مساله‌ی همزیستی و نحوه‌ی تعامل بین مهاجران ساکن اروپا و هم‌چنان مسلمانان با اروپائیان، مساله است. ایده گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، همان‌طور که شما اشاره کردید به مساله‌ی مبتلا به و مشکلات پیش‌رو معطوف است، به جای این که به مباحث تاریخی و انتزاعی بپردازد. نکته‌ی مهم این است که ایده گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، اگر چه ابعاد و دامنه‌اش هم نشان می‌دهد یک برابرنهاده در مقابل برخورد تمدن‌ها (که توسط ساموئل هانتینگتون مطرح شد) نبود، اما در برابر آن فهمیده شد. بالاخره هانتینگتون یک نظریه پرداز سیاسی بود و از طرح ایده برخورد تمدن‌ها، پرداختن به یک مساله‌ی سیاسی روز را هم مدنظر داشت. ولی مشترکاتی هم بین این دو ایده می‌توان پیدا کرد، هر دو بر اهمیت فرهنگ در تحولات امروز جهان تاکید دارند. ایده گفت و گوی تمدن‌ها، حاملان و عاملان‌اش کاملاً متفاوت با چیزی است که در بحث برخورد تمدن‌ها آمده، اما به نظر من همزمانی این دو ایده در حوزه سیاست و به خصوص این که طرح‌کننده ایده گفت و گوی تمدن‌ها، اندیشمندی بود که وارد حوزه سیاست شده بود و صدای او از حوزه سیاست شنیده شد و این مواجهه در فهم گفت و گوی تمدن‌ها در برابر برخورد تمدن‌ها، باعث شنیده شدن صدای گفت و گوی تمدن‌ها هم شد. در چنین زمینه‌ای است که باید به گفته‌ی شما حوزه نظر و عمل را فهمید. بله، گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها این ظرفیت را داشت که وارد مباحث بسیار ریشه‌دار فرهنگی، اجتماعی، فلسفی و تاریخی بشود. خود مقوله‌ی "گفت و گو" یک مقوله‌ی بسیار کهنی است، از یونان قدیم تا چین و هند و ایران و مصر این‌ها پنج کانون تمدن قدیم بودند. بین این سرزمین‌ها در صورت‌های مادی و معنوی در گذشته ارتباط وجود داشته، از جاده ابریشم و ادویه بگیرد تا انتقال فلسفه‌ی یونان به مشرق زمین، و یا فلسفه و عرفان هندی به خاورمیانه، اروپا و نظایر اینها و... اینها هم خود به خود عرصه‌هایی است که زیر مجموعه‌ی گفت و گوی تمدن‌ها به عنوان یک اشتغال علمی و نظری مطرح می‌شود. ولی مساله این است که گفت و گو در عین اشتراکاتی که در سیر تاریخی دارد، خودش یک پدیده جدیدی هم هست. یعنی در جهان مدرن و فلسفه‌های جدید، معنای جدیدی هم پیدا کرده، و به این خاطر گفت و گو الزاماً همان موضوع‌های مشابه گفت و گو مثل ارتباط، بحث، مکالمه، مکاشفه، مذاکره و... این جور چیزها نیست یا اساساً اگر گفت و گو را محصول یک تحول تکنولوژیک بدانیم و بپذیریم که وارد یک عصری شده ایم که با دنیای قدیم متفاوت است باید بدانیم که، در این جا گفت و گو نیز از جنس گفت و گوهایی قدیم نیست.

گفت و گو را در زبان فارسی هم نگاه کنید، در برش‌ها یا مقاطع مختلف تاریخی حامل بارهای معنایی متفاوتی است، گاهی مثبت تلقی می‌شود و گاهی منفی. چرا، چون متأثر از تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. در یک زمان گفت و گو آیین درویشی نیست و در یک زمان نیاز انسانی و معنوی به حساب می‌آید. اگر گفت و گو را به معنای جدیدش که مدنظر شما هم هست، من هم سعی کرده‌ام در این کتاب به زمینه‌ها و نسبت‌ها بین حوزه‌های مختلف علمی مثل زبان‌شناسی، ارتباطات، سیاست، جامعه‌شناسی و فلسفه بپردازم، در نظر بگیریم، این نوع گفت و گو را باید در جاهای مشکل‌اش پیدا کرد، آن مشکلی که شما گفتید کاری مهم است ولی خیلی هم دشوار نیست. گفت و گو بین تمدن‌هایی که در زمان واحدی به وجود نیامده‌اند و در مکان واحدی هم شکل نگرفته‌اند، به اصطلاح کالبدشکافی و استخراج مولفه‌ها و عناصرش خیلی کار سختی نیست. برای مثال؛ گفت و گویی که بین تمدن یونانی و تمدن ایرانی است، دو تمدن، در دو سوی جغرافیا و در دو برش تاریخی متفاوت، پس نوع اول گفت و گو، گفت و گوهایی ناهم‌مکان و ناهم‌زمان هستند و



شکل دوم هم گفت و گو هایی هستند که ناهم زمان هستند اما هم مکان می باشند، در یک سرزمین جغرافیایی، اما در مقاطع مختلف تاریخی شکل گرفته اند مثل تاثیر یا اثری که فرضاً تمدن اسلامی و تمدن ایرانی در سرزمین ایران داشتند و یا در سرزمین های دیگر جهان اسلام و این هم یک نوع است که باز به گفته شما در حوزه مطالعات یا روش های تاریخی قرار می گیرد. شکل سومی از گفت و گو را هم می شود چنین تعریف کرد، و آن شامل گفت و گوهایی است که در سرزمین های متفاوت و حوزه های جغرافیایی متفاوت اما در زمان واحد صورت می گیرند مثل آن چه که امروز می خواهیم از مناسبات ایران با هر جای جغرافیایی دیگر سخن بگوییم، این هم به نظر من ساده تر است. اما سخت ترین نوع گفت و گو به نظر من، گفت و گوهایی بین فرهنگی است که در زمان واحد و در سرزمین جغرافیایی واحدی ظهور و بروز پیدا می کند. اینجا است که باید نسبت بین فرهنگ و تمدن و هم چنین امکان یا امتناع گفت و گو را سنجید. من فکر می کنم "گفت و گوی مساله محور" بین فرهنگ ها و تمدن ها بیشتر دربرگیرنده این نوع از گفت و گو میان فرهنگ ها و تمدن ها است، به خاطر تحولی که در دانش و فن آوری بشری رخ داده هر یک از جوامع می توانند به قول گیدنز "از جا کنده بشوند" و به گفته ی اندیشمند دیگری "همجواری فرهنگی داشته باشند" و زیستن در جامعه ی چند فرهنگی را تجربه کنند و اینجا است که هم تعریف گفت و گو و هم پیدا کردن ساز و کارهای گفت و گو بسیار دشوار می شود و این در روند تبدیل ایده گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها به نظریه ی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها و راهبردهایی که متأثر از آن است، مورد توجه قرار می گیرد و عرصه هایی که به آن پرداخته می شود اهمیت می یابد، هنر، ادب، اقتصاد، سیاست و... عرصه ها و حوزه هایی است که گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها را معنا می بخشد.

پرسش: یکی از موضوع هایی که در کتاب "در جهان گفت و گو" مطرح کرده اید، گفت و گوی تمدن ها به مثابه ی یک پارادایم است. پس ضرورت تقویت مبانی علمی و نظری دوچندان می شود... اما پرسشی که اکنون دارم این است که نگرش آقای خاتمی به موضوع گفت و گو، خیلی شبیه به نگرش مارتین



آقای خاتمی مایل نبود که گفت و گوی تمدن ها به سمت یک پروژه دولتی پیش برود و در دولت نهم هم که اساساً باوری نسبت به این راهبرد وجود ندارد و فضایی که بر دولت نهم حاکم است موضوع گفت و گوی تمدن ها را رویکردی انفعالی در جهان کنونی می انگارد و آن را فریب خورده گی می داند و تا آن جا پیش می رود که مرکز گفت و گوی تمدن ها را تعطیل می کند...

بوبر در کتاب "من و تو" است. آیا شما هم به گفت و گو با مفهوم امروزی و مدرن آن می نگرید. پاسخ: یعنی در واقع طرفین گفت و گو وجود داشته باشد و به وجود بیاید. چون بوبر هم تأکید می کند که رابطه ی "من- آن" به رابطه ی "من- تو" تبدیل شود. پرسش: دقیقاً، مارتین بوبر، گفت و گو را برای انسانیت می خواهد، برای شناخت دیگری و خارج از پرداختن به اعتقادات افراد، این اندکی سخت است. طراح ایده گفت و گوی تمدن ها هم، مرز میان مذاکره و گفت و گو را پررنگ می کند تا بر نگاه فرهنگی و رویکرد فلسفی اش به موضوع تأکید کند.

پاسخ: و بر حاملان و عاملان گفت و گو پرسش: حالا من یک نگرانی و یک دغدغه دارم، این که این گفت و گو به سمتی نرود که کارایی اش را که حل مسائل امروز بشر است از دست بدهد، و در یک آرمانشهر گرفتار شود؟ پاسخ: بله، من گفتم در حقیقت دو تا زمینه ی متفاوتی که گفت و گو را در نظر و در عمل به خود معطوف کرده همواره باید مورد توجه ما باشد، در عرصه ی جهانی هم نگاه کنیم می توانیم ببینیم که از یک سو گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها موضوع درس های جدید دانشگاهی قرار گرفته



و کسانی

مثل ادوارد سعید یا هابرماس به آن توجه کرده اند. تحقیقات و پایان نامه های زیادی در دنیا به این موضوع پرداخته اند و مراکز تحقیقاتی و آموزشی به طور مشخص به این کار اختصاص یافته اند و در جوامعی که ساخت و بافت چند فرهنگی دارند مثل هند، مصر، لهستان، آمریکا، کانادا، فرانسه و یا در کشورهای کمتر توسعه یافته مثل یمن و قرقیزستان، توجه نظری و آفری به گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها داشته و دارند. در همین سال های اخیر مقوله ای با عنوان ائتلاف تمدن ها بعد از این که ایران به طور رسمی پی گیری این ایده را وانهاد، توسط کشورهای مثل ترکیه و اسپانیا که در واقع خود را دو سوی منطقه گفت و گوی غرب می دانند (یکی در غرب اروپا و یکی در شرق اروپا) در قالب دیگری شکل گرفت و دنبال شد. از آن طرف هم خود ایده گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها با توجه به بالا رفتن تنش میان اقوام و ملیت ها بر سر مسائلی مانند آب و انرژی (که تعیین کننده مرزهای اقتصادی جدید هستند) یا بر سر مسایل حاد سیاسی یا اقتصادی مثل بحران های اقتصادی که در داووس آقای پرفسور شواب دنبال می کند، اهمیت زیادی پیدا کرده، یعنی در واقع کاربرد گفت و گوی تمدن ها در اهتمام به مسایل اقتصادی بشر مثل کمبودهای غذایی، بحران محیط زیست و... وقتی که مقوله ای این اندازه حوزه فراگیری اش وسیع شود طبیعتاً همان طور که شما گفتید این مشکل هم بروز می کند که چه گونه به طور روشن تری دنبال شود. یا با تعریف قبلی من، مساله محور بررسی شود، همان طور که اشاره کردم به نظرم این در صورتی می تواند متعهد به مساله ی محوری بماند که نسبت و پیوند بین کاربردی و راهبردی یعنی بین مراکز آکادمیک و آکادمیسین ها با اصحاب سیاست، روشن فکران، هنرمندان و نظایر این ها، مشخص شود. من فکر می کنم آن چه ما در ایران شاهد آن بودیم، در دولت اصلاحات آقای خاتمی مایل نبود که گفت و گوی تمدن ها به سمت یک پروژه دولتی پیش برود و در دولت نهم هم که اساساً بآوری نسبت به این راهبرد وجود ندارد و فضایی که بر دولت نهم حاکم است موضوع گفت و گوی تمدن ها را رویکردی انفعالی در جهان کنونی می انگارد و آن را فریب خورده گی می داند و تا آن جا پیش می رود که مرکز گفت و گوی تمدن ها را تعطیل می کند...

از یک سو نیز ما در ایران به یک نوع عقب مانده گی، هم در پرداختن نظری و هم در پرداختن عملی به این موضوع دچار هستیم. پرسش: البته این به کل فضای اندیشه و

اندیشه ورزی در ایران بر می گردد

پاسخ: بله، به آن هم بر می گردد ولی به طور خاص درباره گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها. من یک مثال بزنم، یکی از مهم ترین ایده هایی که در آغاز این سده مطرح شد و هم نظریه پردازان و هم سیاست مداران را در نهادهای بین المللی به خود مشغول کرد این بود که چه طور به رخ داد بردامنه ای مثل جهانی شدن بپردازیم که از فرصت ها و منافع اش بیشتر برخوردار شویم، به عبارت دیگر چه طور جهانی شدن را به یک پدیده انسانی و اخلاقی تبدیل کنیم و به طور عادلانه در جهان امروز از آن استفاده کنیم. بر پایه ی همین تلاش، نخستین اجلاس سران جهان درباره جامعه ی اطلاعاتی هم که در ژنو تشکیل شد، بحث اصلی اش این بود که چه طور فن آوری جدید به خصوص فن آوری جدید ارتباطات که باعث ایجاد جامعه ی اطلاعاتی شده به امکانی تبدیل شود که همه ی جوامع بتوانند از آن استفاده کنند نه این که شکاف ها و فاصله های جدید بر پایه ی دسترسی یا عدم دسترسی به این فن آوری به وجود بیاید. من می گویم وقتی خود این موضوعیت پیدا کرده، ما می توانیم در کنار آن به یک فرایند دیگری هم که واکنشی به "جهانی شدن" است با عنوان "محلی شدن" هم از این زاویه بپردازیم. رشد روندهای بومی در سیاست، اقتصاد، فرهنگ، حتا زبان، واکنشی به جهانی شدن است و این می تواند دیوارهای خشن را در جهان زیست های بشری به وجود بیاورد که بر پایه ی قومیت، بر پایه ی ملیت، بر پایه ی مذهب، بر پایه ی جنسیت و... شکاف ها و فاصله های دیگری را به وجود آورد. شما ببینید، با رویکرد گفت و گویی هم می شود به انسانی تر شدن روند جهانی شدن کمک کرد، و هم به انسانی تر شدن روند محلی شدن. و از دل این چارچوب، اندیشه ها و راه کارهای تازه ای به وجود می آید که می تواند از لوکس شدن و انتزاعی شدن گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها جلوگیری کند. همان طور که شما هم اشاره کردید این فقط ایده گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها نیست که می تواند به مسایل به اصطلاح نخه گرایانه و مسایل دور از زندگی جامعه تبدیل شود، در حالی که می تواند در متن زندگی و جامعه قرار بگیرد، مقوله هایی مثل حقوق بشر، دموکراسی، محیط زیست و... مگر مقوله هایی نیستند که اگر

نسبت آن ها با مسایل سیاسی، اقتصادی و... تبیین نشود آن ها هم می توانند به مسایل

لوکس تبدیل شوند. به نظر من مشکل از ایده نیست، مشکل از

پیدا کردن نسبت بین مفاهیم نظری بویژه مقوله

های معرفتی یا مسایل روزمره

است.